

به نام عشق و زندگی. سلام بر عزیزان همراه.

چرا خوی خسیسانه؟!

من چه کردم با تو زین گنجِ نفیس؟
تو چه کردی با من از خویِ خسیس؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷۴

این چنین ظَنِّ خسیسانه به من
مر شما را بود؟ ننگانِ زَمَن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۶

زَمَن: زمان، روزگار

در این دو بیت خداوند طوری خواسته‌اش از انسان را بیان می‌کند که آدم را به خود می‌آورد که تأمل کند که تو داری در این دنیا چکار می‌کنی؟ چرا خوی خسیسانه گرفتی؟ آخر نه این است که خدا به ما از اول آن گوهر نفیسش، بی‌نهایت فراوانی و قدرت و اختیار را داده؟ پس ما با این خوی خسیسانه خود چکار کردیم؟ آمدیم به این دنیا و چسبیدیم به هر چیز و هر کس و همانند شدیم با آن‌ها و حالا که بیدار شدیم باز هم این خوی خسیسانه ما به قدری غالب است که نمی‌توانیم به راحتی این همانندگی‌ها را بدهیم و خسیس نباشیم، حتی نمی‌توانیم از فکرهایشان هم آزاد شویم.

ما حتی به قدری فکرها را حقیقانه درمورد خداوند می‌کنیم که خواسته‌هایمان از او به جای بودن خودش در مرکز ما، داشتن مادیات بیش‌تر و حفظ و بقای آن‌هاست، یعنی به نوعی تعیین تکلیف برای خدا می‌کنیم، درحالی که نعمت‌ها را او به ما داده و هر زمان هم بخواهد خودش از ما می‌گیرد وقتی به او توجه نکنیم.

خداوند ما را در من ذهنی در میان همه مخلوقات ننگ عالم می‌شمرد که به این جهل و نادانی خود پی‌نمی‌بریم و به جای این که آن شمشیر دولت و نیک‌بختی را به دست بگیریم و قدرت درونی خود را شناسایی کرده و با اعتماد به آن خالق زندگی برتر خود شویم، گدای زندگی از این جهان شده‌ایم و قدرت آفرینندگی خود را فراموش کرده‌ایم. خداوند گفت: من هر لحظه در کار جدید هستم. پس اگر ما هم توبه کنیم و از این همانندگی‌ها بیزار شویم که جز درد هیچ برکتی به همراه ندارند و جنس خود را از جنس او شناسایی کنیم، هر لحظه می‌توانیم فکرها را خلاصانه تولید کنیم و مسائلمان را حل کنیم.

با چنین شمشیر دولت تو زبون مانی چرا؟
گوهری باشی و از سنگی فرومانی چرا؟

می‌کشد هر کرسی اجزات را هر جانی
چون نه مرداری تو، بلکه باز جانانی چرا؟
-مولوی، دیوان شمس غزل شماره ۱۳۷

توبه کن، بیزار شو از هر عدو
کو ندارد آب کوثر در کدو
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۴

و بعد مولانای جان به ما می‌گوید که با من ذهنی‌مان درمورد خدا هم فکر نکنیم، چون تنبیه خواهیم شد. او می‌گوید با سوالات ذهنی که خدا چیست و کیست و با عقل من ذهنی‌مان فکر و عمل نکنیم که در این صورت از سر و خرد کل جدا می‌مانیم و جهان را از این ننگ‌هایمان رها می‌کند تا درس عبرتی برای آیندگان باشد.

ظانین باللهِ ظَنِّ السُّوءِ را

چون منافق سر بیندازم جدا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷

-«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ...»
«و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند. ...»

قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۶

وارهانیم چرخ را از ننگتان
تا بماند در جهان این داستان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۸

با سپاس و احترام،
مهردادخت از چالوس